

سلام خدمت استاد شهبازی و یاران معنوی

تجربه ای در مورد قانون جبران داشتیم که به اشتراک می‌گذارم :  
روز چهارشنبه درحال دیدن برنامه زنده ۹۷۷ بودم، دخترم پیغامی به من رساند که شدیداً باعث ترس و آشوب درونی‌ام شد. سریع شروع کردم به تکرار ابیات زیر:

هست مهمان‌خانه این تن ای جوان  
هر صبحی ضیف نو آید دوان

هین مگو کین مآید اندر گردنم  
که هم‌اکنون باز پرد در عدم

هرچه آید از جهان غیب‌وش  
در دلت ضیف است، او را دار خوش  
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴ تا ۳۶۴۶)  
- ضیف: مهمان

مرتب ابیات را تکرار می‌کردم و از زندگی کمک می‌خواستیم تا بدون قضاوت و رفتن به ذهن اتفاق را بپذیریم و مسبب را ببینم :

آنکه پیند او مُسبب را عیان  
کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟  
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷)

ربّ می‌گوید: برو سوی سبب  
چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب

گفت: زین پس من تو را بینم همه  
ننگرم سوی سبب وان دمدمه

گویدش: رُدّوا لَعَادُوا، کارِ توست  
ای تو اندر توبه و میثاق، سست

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم  
رحمتم پر است، بر رحمت تنم

ننگرم عهد بدت، پدّم عطا  
از کرم، این دم چو می‌خوانی مرا  
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶ تا ۳۱۶۰)

همین طور که درحال تکرار ابیات بودم، حس درونی به من گفت به شکرانه این نگاه بدون قضاوت به اتفاق‌ها و آموزش‌های بالارزش مولانای جان، مبلغی را برای رعایت قانون جبران، جدای ماهانه که واریز می‌کنم، به حساب گنج حضور بزنم. با کمک زندگی آرام و آرام‌تر شدم و اتفاق را با پذیرش و شکر و صبر ناظر شدم، تا زندگی هرچه صلاح هست برای ما رقم بزند. بعد از مدتی من‌ذهنی از راه دیگر وارد شد و آن ترس مالی بود که آیا ضرورت داشت این همه پول به حساب گنج حضور بزنی؟ توکه داری هرماه قانون جبران رارعایت می‌کنی، دیگر به این مبلغ اضافه نیازی نبود. وقتی ذهنم را دیدم ترس مالی‌ام را شناسایی کردم و این‌جا به یاد بیت طلایی آقای صادق از ایلام افتادم:

گفت: مُفتی ضرورت هم تویی  
بی‌ضرورت گر خوری، مجرم شوی  
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰)

ور ضرورت هست، هم پرهیز به  
ور خوری، باری ضمان آن بده  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱)  
- مفتی: فتوادهنده

-ضمان: تعهد کردن، به عهده گرفتن

و واقعا ضرورت دارد این همه پول برای لباس و کفش و تفریح و رفاه بیرونی هزینه کنم اما برای هشیاری حضورم، برای زنده شدن به زندگی و اصل وجودم نه؟ اصل من زنده شدن به زندگی است و تمام تلاشم را می‌کنم تا این لحظه به زندگی قائم شوم، پس هرچه هزینه مادی و معنوی کنم است. اما متأسفانه ذهن برای کفش و لباس و چیزهای مادی ارزش قائل است اما برای حضورم هزینه می‌کنم مرا به چالش می‌کشاند. با این شناسایی از این لحظه، هرچه بیشتر چه مادی و چه معنوی برای هشیاری حضورم هزینه می‌کنم، که این ضرورت دارد. اما برای هزینه‌های جسمی بایستی بینم ضرورت هست یا نه؛ حتی اگر ضرورت دارد، بهتر است پرهیز کنم.

با سپاس و تشکر از همه دوستان عزیز  
نسرین از بابل